

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۶، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۳

بازتاب میراث ایرانی در نمایشنامه احمد شوقی

(نمونه مورد کاوی قمبیز) (علمی - پژوهشی)*

دکتر صلاح الدین عبدی

استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده

شاعر بزرگ ادبیات عربی، احمد شوقی، امیرا الشعراء، ازدواج کمبوجیه (قمبیز)، دومین پادشاه هخامنشی با ملکه مصری و حمله به مصر و اتفاقات آن را در این نمایشنامه به تصویر کشیده است. شوقی برای تحریک حس وطن دوستی در میان مصریان، الگویی بهتر از تاریخ و میراث ایرانی ندید؛ به ویژه، در هنگامی که کشورش (مصر) در چنگال اشغال بیگانگان (انگلیسی ها) بود. او با الگوگیری از پادشاهان هخامنشی، چون کمبوجیه و میراث ایرانی مبتنی بر شجاعت و تسامح، و وام گیری اسم های ایرانی و اقتدار و شکوه ایران، می خواست مصریان را که توسط پادشاهان بی اختیار و به بهانه قضا و قدر در چنگال استعمارگران انگلیسی گرفتار شده بودند، برهاند؛ به همین جهت، قالب نمایشنامه و موضوع میراث ایرانی را بهترین گونه برای بیان اندیشه های خود و بیدار کردن هموطنانش تشخیص داد. هرچند در این راه تهمت های زیادی را تحمل نمود. در این پژوهش، با رویکرد

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۲/۷
s.abdi57@gmail.com

*تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۴/۱۰
نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

ادبیات تطبیقی فرانسه، به شیوه توصیفی - تحلیلی به بررسی این نمایشنامه و اتفاقات آن پرداخته ایم و تصویری که احمد شوقی از ایران و ایرانی دارد، ارائه نموده ایم.

واژه های کلیدی: شوقی، نمایشنامه، قمبیز، شکوه و اقتدار ایرانی، میراث ایرانی.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

حوادث گذشته (تاریخی) و اسطوره ای همیشه ماده ای غنی برای داستان، شعر و نمایشنامه بوده است؛ زیرا انسان مشتاق است که حوادث و حکایت های گذشته را بشنود و از طریق خیال و تجسم، اشخاص و حوادثی را که هاله ای از ابهام آن ها را در بر گرفته، ببیند و بشنود. خالقان ادبیات، به دلیل تعلق خاطر انسان به حوادث تاریخی، روی به بهره گیری از این حوادث آورده اند و این راه را در مقابل خود وسیع یافته و این حوادث را با خیال خود آمیخته و واقعیت و خیال را آن طور که دریافته اند، به خواننده تقدیم نموده اند و سعی کرده اند که حکمت و عبرت لازم را از این حوادث گرفته و آن را به دل و عقل خوانندگان جاری نمایند.

استفاده از تاریخ و اسطوره در نمایشنامه های یونانی و رومی اتفاق افتاده، نمایشنامه های شعری عرب نیز از این قاعده مستثنی نیست. به طوری که اگر عناوین نمایشنامه نویسان عرب مانند احمد شوقی را نگاه بکنیم، اولین چیزی که نگاه ما را جلب می کند، عناوین تاریخی است که یا به تاریخ اسلام یا به تاریخ عرب برمی گردد.

بدون شک هنر نمایشنامه، هنری غربی است و عمر آن در ادبیات عربی به بیش از یک قرن نمی رسد و عرب ها آن را از غربی ها یاد گرفتند و خود غربی ها نیز این هنر را از یونانیان آموختند. هرچند در میان مصریان قدیم همچنان که هرودوت نقل می کند، چیزی شبیه نمایشنامه بوده است؛ ولی این امر تا به حال به اثبات نرسیده است. (الحکیم، ۱۹۹۱ ب: ۱۱-۵۲).

بعضی از پژوهشگران عرب، مانند شوقی ضیف و طه حسین، رگه هایی از نمایشنامه را در ادبیات عرب یافته اند و معتقدند در فوننی چون مقامات، خیال الظل (خیمه شب بازی) و

قره قوز و مراسم شهادت امام حسین (ع) - که به صورت نمایشنامه اجرا می شود - تجلی پیدا کرده است، چون این فنون بیشتر تکیه بر گفتگو داشته است و یکی از عناصر اصلی نمایشنامه نیز گفتگو، بازیگر و صحنه است، در همه این فنون مشاهده می شد. ولی بعضی از این منتقدین مانند محمد مندور و توفیق الحکیم معتقدند این فنون، بی بهره از مؤلفه های نمایشنامه امروزی است و گام های اولیه بوده و نه خود نمایشنامه و بنا بر دلایلی تا عصر معاصر، ادبیات عربی نمایشنامه را به شیوه هنری و امروزی نداشت. (نک: الحکیم، ۱۹۹۱ الف: ۱۴-۱۷).

در ادبیات عربی، نمایشنامه با شاعری توانمند در عصر معاصر پا به عرصه گذاشت که با احاطه بر میراث عرب، قصاید غرایی درباره این میراث سرود و با مسافرت به فرانسه و کسب علم و مشاهده نمایشنامه در آن دیار توانست اولین نمایشنامه شعری اش را به اسم « علی بک الکبیر (علی خان بزرگ)» در سال ۱۸۹۳ بسراید، اما بعد از ده سال آن را تجدید نمود و با کسوتی جدید ارائه داد. این شاعر کسی نبود جز احمد شوقی، امیر الشعراء ادب عربی معاصر؛ او نمایشنامه ای به اسم «قمبیز» در سال ۱۹۲۹ نوشت که به بررسی حمله کمبوجیه که همان قمبیز است، پرداخته و می خواست روحیه وطن دوستی را بین مصریان تحریک کند. او از کاربرد اسامی خالص فارسی و آداب و رسوم ایرانی ابایی ندارد و حتی در این نمایشنامه تاجایی پیش می رود که دم از تمجید ایران و ایرانی می زند و برای همین در محافل نقدی و ادبی به این نمایشنامه چندان پرداخته نشده و حتی خود شوقی مورد نقد و هجمه منتقدین قرار گرفته است؛ لذا، به این نمایشنامه از زاویه دیگر، غیر آنچه ناقدان نگاه کرده اند، نگریم و با رویکرد ادبیات تطبیقی فرانسه به تصویر گری کشور "ایران" در ادب شاعری بزرگ چون شوقی پرداخته ایم. سؤالاتی که این پژوهش درصدد جوابگویی بدان ها است، عبارتند از:

- تجلی فرهنگ و میراث ایرانی در نمایشنامه «قمبیز» چگونه است؟

- چرا احمد شوقی از قمبیز - کمبوجیه - برای عنوان و موضوع نمایشنامه اش استفاده

کرده است؟

- خلافت احمد شوقی در این نمایشنامه چیست؟

- آیا تصویری که از ایران و ایرانی می دهد، راستین است؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

در مورد امیر الشعراء عرب، کتاب های زیادی با توجه به منزلت ادبی وی نوشته شده و درباره نمایشنامه هایش کتاب هایی به نگارش در آمده، از جمله «المسرحیه فی شعر شوقی»، که پایان نامه کارشناسی ارشد محمود حامد شوکت بوده و به بررسی هنر نمایشنامه نویسی شوقی و عناصر موجود در نمایشنامه هایش پرداخته است. کتاب «مسرحیات شوقی» محمد مندور به غایات و موضوعات و عناصر نمایشنامه های شوقی و تاریخ و اسطوره موجود در آن پرداخته؛ ولی هیچ کدام به تحلیل تفصیلی نمایشنامه قمبیز پرداخته اند. در کتابی دیگر، «روایه قمبیز فی المیزان»، عباس محمود العقاد به اتهام زنی و خیانت شوقی در نمایشنامه «قمبیز» پرداخته و اتهامات و حملاتی که در کتاب نقدی «الدیوان» فراموش کرده، در این کتاب به صورت کامل آورده است. این کتاب ها در مورد نمایشنامه های شوقی بوده، ولی کتاب های زیر در مورد آثار شوقی به صورت عمومی است و به نمایشنامه هایش در خلال آن ها پرداخته، مانند: «دراسات فی النقد المسرحی» محمد زکی العشاوی در مورد نمایشنامه شعری صحبت کرده و نمایشنامه «مجنون لیلی» را نقد کرده است و کتاب محمد غنیمی هلال «فی النقد المسرحی» نمایشنامه کلیوباترا را مورد بررسی قرار داده و کتاب مهم شوقی ضیف «شوقی شاعر عصر الحدیث» و کتاب دیگرش «فی التراث و الشعر و اللغه» به اشعار و نمایشنامه های شوقی به صورت عمومی پرداخته و سرانجام، کتاب دکتر طه حسین «حافظ و شوقی» از مهمترین کتاب هایی بوده که به نمایشنامه های شوقی پرداخته اند. تا به حال با دیدگاه تطبیقی و حتی غیر تطبیقی این نمایشنامه چندان مورد اهتمام قرار نگرفته است؛ به همین دلیل، تصمیم گرفتیم آن را با دیدگاه تطبیقی مورد تحلیل قرار دهیم.

۲- بحث

۱-۲- نگاهی گذرا به رویکرد نمایشنامه نویسی احمد شوقی^۱ و موضوع

نمایشنامه هایش

بدون شک فن نمایشنامه، هنری غربی است، اما ادبای عرب با وجود این که این هنر را از غرب گرفتند، ولی نتوانستند از پیش زمینه های میراثشان رها شوند؛ به طوری که هنگام پرداخت این نوع هنری تمیز رویکردهای شرقی و غربی در نمایشنامه هایشان مشکل است؛ به خصوص در نمایشنامه احمد شوقی که در چهارچوب هنری عام به شیوه غربی عمل نموده و به همه این عناصر غربی می پردازد، ولی انواع افکار و احساسات و رویکردهای اخلاقی را بیان می کند، علاوه بر شیوه پرداخت و وسایل عقلی و زیبایی شناسی، به حکم ضرورت و میراث، این دسته از آثار او شرقی - عربی بوده است. (نک: العشماوی، ۱۹۸۰: ۱۸۲-۱۹۰).

شوقی در زمینه ادبیات نمایشنامه ای تحت تاثیر نویسنده واحد و مکتب مشخصی نبود؛ بلکه متأثر از چندین مکتب غربی است که آن ها را با رویکردهای شرقی - عربی تلفیق نموده؛ مثلاً متأثر از مکتب کلاسیک فرانسه بود، اما بیشتر متمایل به شیوه کورنی (۱۶۰۶-۱۶۸۴) بود تا راسین (۱۶۳۹-۱۶۹۹)، در نمایشنامه «قمبیز»، خانم «نتیتاس» همسر قمبیز (کمبوجیه) جانش را فدای کشورش، مصر، کرده و مانند راسین مصور شهوات انسانی در نمایشنامه هایش نیست. (نک: الراعی، ۱۹۹۹: ۲۴۷-۲۵۰/ ظلام، ۱۹۸۸: ۴۴-۴۷).

شوقی برای نمایشنامه های تراژیکش، موضوعات تاریخی خواه اسطوره ای یا حقیقی را انتخاب نموده، مانند آنچه کلاسیک ها انجام دادند. آن ها موضوعات تاریخی اشان را از تاریخ رم یا یونان انتخاب کردند. شوقی موضوعات تاریخی را از تاریخ مصر یا تاریخ عرب انتخاب کرد. او مانند کسی که شیفته رویکردهای اخلاقی و معنوی است و این رفتارهای را انگیزه شخصیت های نمایشنامه اش می دانست، هم و غم مردم و مقتضیات محیطی اش را به عنوان موتور محرکه نمایشنامه هایش قرارداد و تاریخ را با این رهیافت قرائت کرده و به گذشته به دید اخلاقی نگریسته است. (مندور، ۱۹۵۶: ۲۰-۲۱).

و إِنَّمَا الْأُمَّمُ الْأَخْلَاقُ مَا بَقِيَتْ فَإِنْ هُمْ ذَهَبَتْ أَخْلَاقُهُمْ ذَهَبُوا (شوقی، ۱۹۸۴، ج ۱:

(ملت ها تنها با اخلاق باقی می مانند، مادامی که زنده باشند، پس اگر اخلاقشان از دست برود، آن ها (نیز) از بین می روند).

پنج نمایشنامه تراژیک شوقی، مصرع کلیوباترا، معجون لیلی، قمییز، عنتره، علی بک الکبیر و نمایشنامه کمدی «الست هدی» شعری بودند، و تنها نمایشنامه نثری اش «امیره الاندلس» بود (مندور: ۲۰).

سرچشمه نمایشنامه های تراژیک احمد شوقی یا تاریخ است یا زندگی معاصر؛ وی شش نمایشنامه تراژیکش را از تاریخ برگرفت و تنها کمدی اش را از زندگی معاصر.

تاریخ نمایشنامه ها یا تاریخ مصر است یا تاریخ عرب، با وجود این که حس وطن دوستی بر کارهای ادبی احمد شوقی غلبه دارد، ولی در نمایشنامه هایش، لحظه های ضعف و فروپاشی و شکست تاریخ مصر و عرب را به تصویر کشیده؛ مثلاً در نمایشنامه «مصرع کلیوباترا» از روزگار فروپاشی استقلال مصر و سیطره رومی ها بر مصر حکایت دارد و در «قمییز» موضوع اصلی، اضمحلال فرعون و سقوط آن به دست ایرانی هاست. در «علی بک الکبیر» فروپاشی اخلاقی و هوی و هوس ممالیک مصر در خلال حکومت عثمانی ها را به تصویر کشیده، و در «امیره الاندلس» از اضمحلال حکومت طوایفی اندلسی ها در اسپانیا صحبت کرده است.

معمولاً در نمایشنامه های شوقی دو قهرمان وجود دارد؛ یکی مرد و دیگری زن است. زن در مسیر مرد حرکت می کند و شخصیت ها در حالت نوعی تردد و شک به سر می برند؛ مثلاً در نمایشنامه «قمییز» این شخصیت به صورت مضطرب و متردد در انواع هوی و هوس سیر می کند. مثلاً دارای جنون و پشیمانی و عشق ناگهانی است یا «نتیتاس» که ظاهر و مخفی می شود و در گفتار مضطرب است و رفتارش با گفتارش سازگار نیست؛ یا «نفریت» که در ابتدای نمایشنامه به گونه ای ظاهر می شود که با خودکشی پایانی اش هیچ تناسبی ندارد. (ضیف، ۲۰۱۰: ۱۸۵-۱۹۰).

بعضی از ناقدان از خود می پرسند چرا احمد شوقی آن روزگار را انتخاب نموده، با وجود این که هدفش اعتلا و ستایش مصر بوده؟ حتی بعضی از منتقدین (عباس محمود

عقاد) در نقد نمایشنامه «قمبیز» او را به عیب جویی از مردم و وطن متهم کرده اند. احمد شوقی ظاهراً معتقد بود که جوهره انسان در سختی‌ها مشخص می‌شود و می‌خواست در بحبوحه این حوادث، قهرمانی‌ها را مشخص نماید.

با وجود ملاحظاتی که برخی منتقدان بر نمایشنامه‌های تاریخی احمد شوقی دارند، می‌توان گفت که وی به حدود عامی که ادبا به آن ملتزمند، و سرچشمه ماده تاریخی‌شان است، ملتزم بوده و چیزی از حوادث بزرگ یا حقایق عمومی آن فروگذار نکرده است؛ مثلاً هیچ‌گاه در نمایشنامه‌هایش نگفته که انطونیو، اوکتاویو را شکست داده یا کلیوباترا، مصر را از چنگال رومی‌ها نجات داده و معتمد بن عباد توانسته حکومتش را در اسیبیه (سویل) حفظ کند. شوقی در زمینه کلیات تاریخ دخل و تصرف نموده و حوادث مهم آن را مورد توجه قرار داده است و انگیزه‌های درونی و اخلاقی‌اش را تغییر داده تا منسجم با روح مسلط بر تاریخ باشد. گزینش او از تاریخ منسجم و مناسب با رویکرد و رساله ادبی‌اش نیز بوده است. بعضی‌ها معتقدند که شوقی شاعر امرا بود و تنها چیزی که برایش مهم بود، دفاع از تاج و تخت این پادشاهان بوده است. (وادئ، ۱۹۸۵: ۹۵).

نمایشنامه‌های شوقی در روزگار خودش جزو نمایشنامه‌های موفق محسوب می‌شدند و بی‌انصافی است اگر نمایشنامه‌های شوقی را در بستر زمان کنونی مورد ارزیابی و نقد قرار دهیم؛ بلکه انصاف و نقد صحیح حکم می‌کند که این نمایشنامه‌ها را با شرایط آن روزگار سنجید که ابتدای نمایشنامه شعری بود و ارتباطات به صورت امروز نبود تا از معلومات دیگر کشورها و پیشرفت آن‌ها مطلع شد. یکی از عیب‌های بزرگ شوقی، غلبه شعر غنایی بر شعر درامی در نمایشنامه‌هایش است. (المقالح، ۱۹۸۸: ۴۰). یکی دیگر از اشکالات اساسی که در نمایشنامه‌ها و به خصوص نمایشنامه «قمبیز» روی داده و منتقدین (العقاد - شوکت) مطرح کرده‌اند، ضعف حس وطن دوستی شوقی بوده که مصر و مصریان را در مقابل بیگانگان (ایرانیان) ضعیف و خوار نشان داده و از مصر و مصری‌چهره‌ای جاودان برای تمام عصور نساخته، به ویژه این که او امیرالشعراء بوده و از او این

انتظار بیشتری رفت. (شوکت، ۱۹۴۷: ۹۶؛ العقاد، ۱۹۳۲: ۳۱-۳۲). ولی باید انصاف داد که وی امانتداری را فدای تعصب نکرد.

۲-۲- دلایل لشکرکشی کمبوجیه «قمبیز» به مصر

سرچشمه اصلی تاریخ هخامنشیان یا اخمینی ها یا اکمینی ها - به قول یونانیان - را باید در مصادر یونانی و در رأس آن، از مورخ مشهورشان هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) پی گیری کرد. این منبع از مهمترین منابع تاریخ مصر در هنگام حمله کمبوجیه به مصر محسوب شده و این تاریخ مبراً از اسطوره و خیال بافی نیست تا جایی که تاریخ را با اسطوره و داستان های فولکلوریک تلفیق کرده است.^۱ (نک: خفاجه، ۱۹۶۶: ۱-۴).

تاریخ هرودوت که می توان در این زمینه به آن تکیه کرد، سه روایت نقل کرده:

اولی که روایت ایرانی می داند؛ در مورد خشم از چشم پزشک مصری است که فرعون مصر، آمازیس (احمس)، به دلیل اینکه دل خوشی از وی نداشته و می خواسته او را از زن و خانواده اش دور کند؛ به درخواست کوروش که از او ماهرترین چشم پزشک مصری را خواسته بود، وی را نزد کوروش می فرستد. این چشم پزشک نیز می خواهد از فرعون مصر انتقام بگیرد؛ بنابراین، کمبوجیه را وسوسه می کند که با دختر فرعون مصر ازدواج کند که در صورت موافقت فرعون باعث عصبانیت وی می شود؛ چراکه می داند کمبوجیه دخترش را به عنوان همسر خود نمی خواهد، بلکه به عنوان گروگان می خواهد و اگر مخالفت کند، باعث عصبانیت کمبوجیه می شود و به همین جهت، فرعون کنونی، دختر فرعون سابق ابریاس (که او را کشته بود) را به اسم «نتیتاس» به قمبیز به عنوان دختر خود معرفی می کند و روزی اتفاق می افتد که کمبوجیه او را به اسم دختر فرعون کنونی صدا می زند و این دختر تمام ماجرا را برای وی تعریف می کند و این علت اصلی لشکرکشی کمبوجیه به مصر است؛ چرا که این رفتار را توهین و خیانت به خود تلقی می کند.

روایت دیگر که هرودوت آن را روایت مصری می داند، این طور است که کمبوجیه، پسر نتیتاس، ملکه مصر، از کوروش است و به همین جهت، مصری ها وی را هم وطن می دانند. داستان از این قرار است که کوروش از فرعون مصر «امازیس» درخواست ازدواج با

دخترش را دارد، و وی دختر فرعون مقتول را به عنوان دختر خود معرفی و به ازدواج کوروش در می آورد. ولی هرودوت این داستان را ساختگی می داند، چرا که قانون آن روزگار ایران، فرزندان اسرا را به رسمیت نمی شناخته و نمی توانستند به پادشاهی برسند.

روایت سوم در مورد غیرت همسر اول کوروش نسبت به ملکه مصری، «نتیتاس» است؛ زیرا تمام توجه کوروش را با وجود این که، همسر اولش دو فرزند برای او به دنیا آورده، به خود معطوف نموده و درد دل های مادر نزد فرزندانش باعث می شود که فرزند بزرگش به مادرش قول دهد اگر بزرگ شود، به خاطر او مصر را نابود کند، ولی هرودوت این روایت را نیز قانع کننده و منطقی نمی داند. (نک: هرودوت، ۱۳۲۴: ۱۱۳-۱۱۷).

کمبوجیه (قمبیز) به کمک فرمانده سپاه مصر به اسم «فانیس» - که از نزد فرعون فرار کرده و پیش کمبوجیه آمده - از صحرای مصر عبور کرده و توانست باشکست مصری ها، مصر را فتح کند و هنگامی که به مصر رسید، فرعون مصر، «آمازیس» بعد از چهل و چهار سال حکومت بر مصر در گذشته بود. (نک: همان: ۱۱۷-۱۱۹).

اما رویکرد تاریخی دلیل لشکرکشی کمبوجیه را توسعه طلبی کوروش می داند؛ وی به کشورهای مختلف لشکر کشید و آن ها را فتح کرد؛ از لیدی و مستعمرات یونانی ها و بلاد سند و بابل و غیره تا جایی که فتوحاتش به دریای مدیترانه در غرب رسید، ولی به طرف شرق برگشت و در اثنای یکی از جنگ ها زخمی شد و این زخم منجر به مرگش در سال ۵۲۹ ق.م گردید. بعد از مرگ کوروش، کمبوجیه پس از غالب آمدن بر توطئه های داخلی بعد از مرگ پدر - به عقیده مورخین - می بیند که مصر به دلیل درگیری های داخلی ضعیف شده و لقمه ای مناسب برای مهاجمین است؛ بنابراین، توانست در سال ۵۲۵ ق.م با لشکری انبوه آنجا را فتح کند. کمبوجیه تنها کامل کننده فتوحاتی بود که پدرش نقشه آن را قبلا آماده کرده بود. (پیرنیا و آشتیانی، د.ت: ج ۱: ۶۸-۷۴؛ حسنین، ۱۹۷۴: ۱۸-۲۰؛ السید، د.ت، ج ۲: ۲۸۷).

۲-۳- احمد شوقی و دیدگاهش در مورد داستان کمبوجیه «قمبیز»

شوقی در نمایشنامه «قمبیز» با تلاش فراوان، نمایشنامه ای تالیف نمود که تنها بر تاریخ (اسطوره ای) تکیه کرد. اگر در نمایشنامه «مصرع کلیوباترا» قبل از او افراد دیگری مانند شکسپیر در این زمینه قلم فرسایی کرده و نمایشنامه ای در این موضوع تألیف کرده بودند و در «مجنون لیلی» و «عتره» و «امیره الاندلس» و «علی بک الکبیر» تاریخ اسلامی، جاهلی و اندلس و قصه های فولکلوریک در دست است و مصادر این نمایشنامه ها فراوان است، ولی در نمایشنامه «قمبیز» که پادشاه ایرانیان است، خود ایرانی ها نیز در این زمینه کار ادبی و حتی تاریخی ای انجام نداده بودند، ولی یک شاعر عرب در مورد فضیلت ها و شجاعت های کمبوجیه «قمبیز» داد سخن می دهد و از تجربه خود برای آیندگان عرب و ایرانی میراثی ماندگار برجای می گذارد؛ تاجایی پیش می رود که اغلب و وطن دوستان متعصب عرب او را به فقدان حس وطن دوستی متهم کرده اند. (العقاد، ۱۹۹۷: ۹۰).

احمد شوقی تلفیق اسطوره و تاریخ را سازگارتر به هدفش دانسته؛ لذا، براساس روایت ایرانی، نمایشنامه اش را تألیف کرد و به عنوان یک ادیب حق دارد آن طور که به قلب حقایق تاریخ منجر نشود، اسطوره و تاریخ را با خیال ادبی اش تلفیق کرده، رسالتی که می خواهد به انجام برساند. براساس قرائت شوقی از تاریخ، بعضی از ادبا و مورخین نیز به روایت کمبوجیه و دولت هخامنشیان پرداختند.^۳ (آل علی، ۱۹۷۵: ص ی).

احمد شوقی، تاریخ حقیقی وقوع لشکرکشی به مصر را سال ۵۲۵ ق.م یعنی ششم قبل از میلاد می داند و مکان هایی که ذکر می کند، نیز واقعی اند: شوش پایتخت هخامنشیان، ممفیس، پایتخت مصر و صالاحجر: مقر قصر فرعون که همگی این مکان ها و قصرها در تاریخ اسمشان آمده است. دلیل این که احمد شوقی از اسم کمبوجیه خودداری و اسم قمبیز را به جای این اسم، به کار می برد، به خاطر این است که وی تکیه به مصادر یونانی و در رأس آن ها هرودوت داشت و هرودوت نیز به جای کمبوجیه، قمبیز به کار برده بود.

۳- پردازش تحلیلی موضوع

۳-۱- نمایشنامه قمبیز

این نمایشنامه، متشکل از سه فصل است؛ بدین ترتیب:

فصل اول خواستگاری قمبیز از نفریت، دختر آمازیس، فرعون کنونی مصر، توسط هیأت ایرانی اعلام شد، ولی دختر فرعون از ازدواج امتناع کرده و دختر فرعون قبلی یعنی «ابریاس» به اسم «نتیتاس» داوطلبانه امر ازدواج را به خاطر دفع حمله ایرانی ها قبول کرد. فرعون نیز این پیشنهاد را پذیرفت و هیأت ایرانی و کاهنان مشغول جشن ازدواج شدند. هیأت ایرانی از تمدن مصر و نقاط قوت و ضعف ارتش مصری ها مبنی بر کمبود اسلحه و مزدوران انبوه یونانی موجود در ارتش صحبت کرد. در همین فصل احمد شوقی از شکست عشقی «نتیتاس» پرده برمی دارد؛ و آن اینکه محافظ فرعون سابق که در گذشته، عاشقش بود، حالا از او دل کنده و عاشق دختر فرعون کنونی است.

در فصل دوم در حالی که ملکه «نتیتاس» - در ایران - رویای خود را برای کنیزش حکایت می کند که در گذشته، عاشق محافظ پدرش بوده و با فریادی از داخل قصر، رویایش ناتمام می ماند، زیرا قمبیز برادرش «بردیا» و خواهرش «روشنک» را به خاطر شک و تردیدی که نسبت به آن ها داشت، به قتل رسانده و یک دفعه چشمش به فرمانده مصری «فانیس» می افتد که پرده از نیرنگ فرعون مصر مبنی بر ازدواج دختر فرعون سابق با وی برمی دارد و قمبیز با راهنمایی این فرمانده که از نزد فرعون فرار کرده و پیش او آمده و نیز با مطلع شدن از خبر مرگ فرعون مصر، آمازیس، و جلوس پسرش، اُسماتیک، بر تخت، تصمیم لشکرکشی به مصر را می گیرد.

فصل سوم با لشکرکشی قمبیز به مصر، ملکه «نفریت» - دختر فرعون تازه در گذشته - با انداختن خود در رود نیل خودکشی کرده و قمبیز با آزاد کردن دست سربازان خود مبنی بر قتل و غارت مصر و اموال مصریان شروع و با آوردن فرعون مصر - یعنی اُسماتیک - و کشتن او و محافظش - یعنی «تاسو» - عشق نافرجام ملکه نتیتاس، نمایشنامه ادامه می یابد و با آمدن صرع و جنون به سراغ قمبیز و کشتن «فانیس» فرمانده مصری که به سرور خود خیانت و به خدمت قمبیز در آمده بود و با امر به آوردن گوساله مقدس مصریان «آپیس» و زخمی کردن این گوساله، جنون قمبیز شدت می گیرد تا جایی که مردگان در مقابل

چشمش رژه می روند؛ بنابراین، با خنجری که در دست دارد، خودش را می کشد و صحنه با سرود کاهنان که برای «آپیس» آواز مقدس می خوانند، به پایان می رسد. احمد شوقی برعکس هرودوت که مقصر لشکرکشی را دختر فرعون سابق، «نتیتاس» می داند و قمبیز را علیه فرعون کنونی می شوراند، از این دختر دفاع کرده و وی را به عنوان کسی که ایثار و جانفشانی کرده و خودش را فدای وطن نموده، یاد می کند و خیانت را به فرمانده مزدور یونانی «فانیس» نسبت می دهد:

نتیتاس: جئتُ أفدی وطنی من سیفِ قمبیز و ناره
 جئتُ أفدی وطنی من دنسِ الفتح و عاره
 فرعون: ماذا تقولین؟ فیم جئت؟ قمبیز؟ الفتح؟ مصر؟ فارس؟
 نتیتاس: نفریتُ تأبی المسیر هب لی مکائها منک یا أمازیس
 (شوقی، ۱۹۸۴: ۴۰۰)

(نتیتاس: آمده ام که برای دفع کشورگشایی کمبوجیه، خود را فدای وطنم کنم / آمده ام برای اجتناب از ننگ و عار شکست، خود را فدای کشورم کنم. / فرعون: در مورد چه چیزی صحبت می کنی؟ برای چه آمده ای؟ کمبوجیه؟ کشورگشایی؟ مصر؟ ایران؟ / نتیتاس: نفریت نمی خواهد به ایران برود، به جای او اجازه بدهید من بروم).

۳-۱-۱- قتل بردیا

از کارهایی که قمبیز انجام داد و برکشور و خودش تاثیر زیادی داشت، حادثه قتل بردیا، برادرش، بود که یونانی ها از او به اسم «سمیردیس» نام می برند؛ ولی احمد شوقی با همان اسم ایرانی از او یاد کرده و همچنین، قتل خواهر و زنش روشنک «اتوسا» است. از سخنان مورخین بر می آید که آن ها را در شهر شوش قبل از حمله به مصر کشته است؛ زیرا بر محبوبیت برادرش نزد مردم رشک می برد و روشنک را به خاطر گریه اش برای توله سگی که با شیری نزاع کرده و سگی دیگر قید و بند خود را پاره کرد و به کمک توله سگ آمد؛ هنگامی که از دلیل گریه روشنک پرسیده - که احمد شوقی از او به اسم «اتوسا» یاد کرده است - و جواب داده که به یاد بردیا افتاده، چرا که کسی نبود به او کمک

کند و به همین دلیل، روشنک را می کشد. احمد شوقی محتوای داستان را از هرودوت می گیرد، ولی اسم بردیا و اتوسا را به کار می برد و مکان را تغییر داده و شهر شوش می داند:

تسمع نیتاس وهی فی قصرها بمدینه السوس صوت صیاح و استغاثه:
 يقول المستغيث: العفو يا كسرى الصنح يا سلطان
 أخوك و النار و مجدها ما خان (همان: ۳۹۳)
 فتستدعي الملكة أحد الحراس و تسأله:
 الملكة: من يقتلون اليوم في الساحة؟
 الحارس: اخت الملك، أتوسيا.
 الملكة: أخت الملك؟ الحارس: أجل هيا أتهمت ببرديا
 تتي: من برديا؟ الملكة: أخو الملك! يقطع في الساحة رأس برديا. (همان، ۳۹۵).

(نیتاس آن هنگام که در قصرش در شهر شوش بود، صدای داد و فریاد و کمک را می شنود: فریادخواه می گوید: ای کسری مرا عفو کنید. ای سلطان از جان من در گذرید/ اجتناب کنید که برادران را به آتش بسپارید؛ در حالی که به اقتدار حکومت خیانت نکرده است/ ملکه، یکی از نگهبانان را فرامی خواند و از او سؤال می کند / ملکه: امروز در میدان چه کسی را می کشند، نگهبان: خواهر پادشاه، اتوسا(روشنک) را می کشند/ ملکه: خواهر پادشاه؟ نگهبان: بله، متهم به جانبداری از بردیا شده است/ تیتی: بردیا کیست؟ ملکه: برادر پادشاه! در میدان سر بردیا را قطع می کنند).

۳-۱-۲- راه کشورگشایی قمبیز

احمد شوقی، راه حمله به مصر را از طریق صحرای سینا روایت کرده و این امر از خلال گفتگویی مشخص می شود که مابین قمبیز و فرمانده مزدور خائن و فراری یونانی ها، فانیس، که به قمبیز کمک کرده تا از راه صحرا به مصر حمله کند. در تاریخ نیز به این صورت آمده و راه حمله کمبوجیه به مصر از طریق صحرا میسر شده است:

الملك: ماذا دون مصر؟

الملکة: یجوب الجيشُ صحراءَ یابا

الملک: لا تُراعی فما علی الجيشِ بأسٌ کلُّ شیءٍ علی الحدودِ تهیاً
 قَدْ وَجَدْنَا الْجَرَارَ فِي مِصْرَ وَالْمَا ءَ وَ لَمْ نَعْدَمُ الرِّجَالَ السُّقِیَا
 وَ قَدْ اشْتَرَيْنَا الْخَفِیرَ بِالْمَالِ وَ الْحَا رَسَ وَ الْحَامِیَ وَ الْاَمِینَ الْقَوِیَا
 الملکة لـ «فانیس»: کلُّ هذا فعلته أنت یا نذل فانیس: أجلُّ ما أتیتُ أمراً فریاً
 (همان: ۴۱۳)

(پادشاه: در راه رسیدن به مصر چه موانعی هست؟ ملکه: ارتش باید صحرای لم برزعی را ببیناید/اهمیتی ندارد و برای ارتش نیز مهم نیست ، همه چیز در مرز، تهیه شده است/ سازندگان کوزه و آب را در مصر یافتیم و ساقیانی نیز برای کمک به ارتش داریم /مرزداران، نگهبانان، حامیان و انسان های امانتدارِ قدرتمند را خریده ایم/ ملکه خطاب به فانیس می گوید: ای پست فطرت! همه این کارها را تو انجام داده ای؟ فانیس: بله این کار بزرگ را من انجام داده ام).

۳-۱-۳- خودکشی قمبیز

در مورد خودکشی کمبوجیه نیز بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی ها مانند هرودوت، فوت وی را به خاطر فرورفتن تیغه شمشیر در پایش به خاطر عجله در برگشت به ایران و در نتیجه، عفونت و قانقاریا در منطقه ای در سوریه می دانند، ولی احمد شوقی این امر را قبول ندارد و آن را در نتیجه جنون و زخمی نمودن گوساله مقدس مصریان و هدیان روایت کرده^۴:

قمبیز: الهی ما تری عینی خیالات و أشباح
 وَ قَتَلَى قَدْ عَدُوا حَوْلَى وَ قَتَلَى غَیْرِهِمْ رَا حُوا
 وَ جَرَحَى جَذْبُوا ثُوبَى وَ جَرَحَى غَیْرِهِمْ صَا حُوا
 و تستمر نوبته الجنونیه فی ازدیاد فیخاطب أشباح قتلاه:

قمبیز: ماذا بیا؟ ماذا بیا هذا شقیقی بردیا
 هذا شقیقی بردیا و خنجری فی صدره

جئتُ أخی تجزی أخوا كك عن قبیحِ غدره (همان: ۴۴۰-۴۴۵)

(کمبوجیه: خدایا چیزی که چشمم می بیند، خیال و شبیح هستند/ کشته شدگانی که مرا در بر گرفته اند و کشته شدگان دیگران رفتند/ مجروحانم لباسم را گرفته اند و مجروحان دیگران فریاد می زنند/ هدیانش رو به ازدیاد می گذارد و با شبیح مردگان صحبت می کند: کمبوجیه: مرا چه شده است؟ مرا چه شده است، این برادرم، بردیاست/ این برادرم، بردیاست و خنجرم در سینه اش فرو رفته است/ برادرم، آمده ای که نیرنگ زشت برادرت را سزا دهی).

هدیانش زیاد می شود و خودش را با خنجر به قتل می رساند.

۳-۱-۴- شخصیت های نمایشنامه

شخصیت های موجود در نمایشنامه در نزد احمد شوقی به دو دسته تقسیم می شوند: اول: شخصیت های تاریخی که در تاریخ اسمشان آمده، مانند: نیتاس، قمییز، آمازیس، آسماتیک، فانیس و نفریت. دوم: شخصیت های اختراعی مؤلف برای تکمیل داستانش، مانند: تاسو (محافظ دو فرعون)، تتی (خدمتکار ملکه مصر)، هیأت ایرانی، سربازان و غیره. (نک: هلال، ۱۹۵۵: ۹۷-۱۰۰).

۳-۱-۴-۱- نیتاس، ملکه مصری

احمد شوقی برعکس هرودوت، از نیتاس به عنوان خائن یاد نکرده؛ بلکه او را به عنوان الگویی برای جانفشانی و ایثار در راه وطن معرفی کرده است. کسی که از انتقام پدرش خودداری کرده و نخواست لشکر بیگانه را به کشورش سرازیر کند و تسویه حساب را به دشمن واگذار نکرده است:

نیتاس: جئتُ أفدی وطنی من سیف قمییز و ناره

جئتُ أفدی وطنی من دنس الفتح و عاره (شوقی، ۴۰۰)

و باوجود خیانت فرعون کنونی به پدرش و کشتن او، ملکه نیتاس، وجودش را که با ارزش ترین چیز نزد وی است، در راه وطن فدا می کند و این از خلال گفتگوش با نفریت برمی آید:

و مالی لأعطی الحیاة اذا دعت بلادی، حیاتی للبلاد و مالی (همان: ۳۵۹)

(اگر وطنم اقتضا کند، چرا زندگی ام را فدا نکنم، زندگی و مالم برای وطنم است). البته ناگفته نماند که این جانفشانی برای وطن را شوقی خالص و بی شائبه ذکر نکرده؛ بلکه در جریان نمایشنامه -همچنان که آمد- عشق نا فرجامش به محافظ پدرش «تاسو» را نیز ذکر کرده تا این احساس به خواننده دست دهد که به دلیل این ناکامی عشقی به ازدواج قمییز در آمد.

۳-۱-۴-۲- شخصیت قمییز «کمبوجیه»

شخصیت کمبوجیه - قمییز - که احمد شوقی به عنوان موضوع نمایشنامه خود انتخاب کرده، شخصیتی تاریخی است که اسطوره با تاریخ در مورد او تلفیق شده و در بسیاری از اوقات اسطوره بر تاریخ غالب می شود.

هرودوت، کمبوجیه را شخصی معنون دانسته که گاهی دچار جنون و خشم شدید شده و دلایل این جنون را مرض مقدس «صرع» دانسته که از بدو تولد همراه او بوده است. همچنین، یکی دیگر از دلایل جنونش را عملش در مورد گاو «آپیس» معبود مصریان می داند؛ چه کمبوجیه به قول هرودوت، رفتار بسیار خشنی در مقابل مصریان داشته و از جمله آن ها می توان به خارج نمودن جسد فرعون مرده و اهانت به او و آتش زدنش و قتل خدمتکاران شهر مقدس ممفیس و زخمی کردن گوساله معبد آپیس که منجر به قتل این گوساله شد، و توهین به کاهنان و ممانعت از اجرای امور و جشن های دینی در مصر می توان برشمرد. در یک کلام، هرودوت از او به عنوان حیوانی خون خوار و وحشی و باده پرست یاد کرده که در جای نرمخویی، خشونت و در جای خشونت، نرمخویی به خرج داده و از او چهره ای تاریک و منفی ترسیم کرده است.

جنون کمبوجیه فقط به دیگران آسیب نرسانده، بلکه به خویشاوندان خودش نیز آسیب رسانده است؛ از آن جمله قتل برادرش بردیا- یابه قول یونانی ها سمیردیس- و قتل خواهرش روشنک (آتوسا) که همراه او به مصر رفت و در ضمن، همسرش نیز بود. همچنین، کشتن پسر بریکساسیسیس که دست راست او و حامل رازش بود و قتل دوازده نفر از بهترین ایرانی ها بدون این که گناهی مرتکب شوند. (نک: هرودوت: ۱۲۵-۱۳۰). حتی

بعضی مورخین از او به حیوان وحشی یاد می کنند که ساده ترین مبادی انسانی را رعایت نمی کند. (بیومی مهران، ۱۹۸۸، ج ۳: ۶۶۹).

مرگ کمبوجیه را به دلیل وارد شدن تیغ شمشیر به پایش و زخمی شدنش و عفونت آن زخم و سپس، قانقاریا دانسته که به سبب عجله در برگشت به شوش - پایتخت هخامنشیان - به سبب نیرنگ مغ زرتشتی است که خود را به جای برادر مقتول کمبوجیه، بردیا، معرفی کرده و کمبوجیه نیز از این خبر بر می آشوبد و بلافاصله و به سرعت به لشکریانش دستور داده که به ایران برگردند و عجله در سوار شدن باعث می شود که تیغ شمشیر در پایش فرو رود و به مرگش منجر شود. البته داستان دیگری نیز از مرگ کمبوجیه مبنی بر دچار جنون شدن و سپس، خودکشی روایت شده است (نک: هرودوت: ۱۳۴-۱۳۶).

اما احمد شوقی با وجود این که قمبیز مصر را در هم نوردیده و دستور قتل و غارت مصر را صادر کرده، ولی از او به نیکی یاد کرده است و در گفتگوی زیر که بین ملکه مصری «نتیتاس» و کنیزش «تی» صورت می گیرد، هردو در مورد قمبیز و اعمالش نظر مثبت دارند:

الوصیفة:	زعمنا أن قمبیزاً مُحَبُّ	فهل تجزینه بالحُبِّ حَبًّا
الملکة:	أحبُّ أنا؟ ضلَّ ما قد ظننتِ	وإن خلتِ ظنک لم یکذب
الوصیفة:	ولم لآ؟ و قمبیزاً لبالقیح	ولا بالدمیمِ ولا بالغبی
	ولا هو بالملک البربری	ولا الوحشِ ذی النابِ و المخلبِ
	ولکن فتی خیر کالسحابِ	وضیء البشاشة کالکوکبِ
	یزینُ السریر إذا احتله	وإن سارکان حُلّی الموکبِ
الملکة:	صدقتِ تنا هو زین الشبابِ	اله القنا قمر الغیهبِ
	إذا غلبت فی القتالِ الملوک	و فی السلم عزّ فلم یغلبِ
	یسیطر کالشمس سلطانه	علی مشرق الأرض و المغربِ

(شوقی: ۴۰۱-۴۰۲)

(کنیز: گمان کردیم که کمبوجیه عاشق است؛ آیا سزای عشقش را با عشق می دهی؟/ ملکه: من دوستدار باشم؟ گمان بدی کردی، اگرچه تصور می کنی اشتباه نکردی/ کنیز: چرا که نه؟ کمبوجیه زشت و بد ترکیب و احمق نیست/ همچنین، پادشاه بربر و حیوان وحشی دارای دندان تیز و چنگال نیست/ بلکه، جوانی سودمند مانند ابر و زیبا مانند ستاره است/ اگر بر تخت نشیند، آن را زیبا کند و اگر به جنگ رود، زینت همراهانش است/ ملکه: تویی، راست گفتی، او سرور جوانان و خداوندگار جنگ و ماه تاریکی است/ در جنگ ها بر پادشاهان غلبه کرده و در صلح عزیز و شکست ناپذیر است/ تسلطش بر مشرق و مغرب جهان مانند خورشید فراگیر است).

این گفتار احمدشوقی نزدیک به گفتار دکتر زرین کوب است که جانشینان کوروش؛ یعنی کمبوجیه و داریوش را افرادی تسامح کار معرفی کرده و معتقد بود که رفتارشان نوعی انقلاب در امور سیاسی بود؛ چراکه این افراد طالب توسعه طلبی بودند، ولی سعی داشتند تاجایی که مقدور است، از خونریزی جلوگیری شود و وقتی که سرزمینی را فتح می کردند، خود را ملزم به تطبیق با قانون داخلی آن سرزمین می کردند و در واقع، ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) که می گوید من حرفی را که تو می گویی، قبول ندارم؛ اما حاضریم که سرم را بدهم برای اینکه بتوانی حرف خودت را که خلاف عقیده من است، بگویی. این سخن، برگردانی از رفتار و اعمال کوروش و کمبوجیه است. (نک: زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۱۳).

باوجود این که دو قرن، کشور مصر تحت اشغال ایرانی ها بود، ولی مورخان در مورد کمبوجیه اتفاق نظر ندارند و با وجود این که هرودوت به او می تازد و او را خون خوار و باده گسار معرفی کرده، ولی بعضی مورخین دیگر او را انسانی حکیم و اندیشمند می دانند. (حسن، د.ت، ج ۱۳: ۸۷). از مخالفان های احمد شوقی با هرودوت، نظر مثبت وی در مورد کمبوجیه است که می توان به ننوشتن خمر در جنگ ها از طرف قمییز که در خلال گفتگوی این هیأت با فرعون مصر روایت کرده، ولی هرودوت از کمبوجیه به عنوان شخصی معتاد به باده یاد کرده است:

إِنَّ قَمبِيزَ سِيدِي مَلِكُ كَلِّهِ مَرَحٌ
 لَيْسَ تَخْلُو قَصْوَرُهُ مِنْ سُرُورٍ وَ فَرَحٍ
 لَكِنْ لَهُ شُغْلٌ عَنِ الْـ خَمْرِ بَطُولِ غَزْوَتِهِ (شوقی: ۳۷۲)

(براستی کمبوجیه سرورم است، پادشاهی که سراسر وجودش شادی است / قصرش خالی از شادی و خوشحالی نیست / اما در طول جنگ از نوشیدن خمر سرباز می زند).

یاد ر جایی دیگر از زبان ملکه مصر نیتاس به این صورت از قمبیز یاد کرده:

الْمَلِكَةُ: سَلَامٌ سَيِّدِ الْاَرْضِ سَلَامٌ حَيْدَرَ الْبَيْدِ
 وَ مَنْ دَانَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَ اَلْقَتْ بِالْمَقَالِيدِ (همان: ۴۰۴)

(سلام ای سرور جهان، سلام ای شیر غالب / و کسی که تمام دنیا در مقابلش سرفروید آورده و مسئولیتشان را به او داده اند).

بسیاری از ادبای مصری به خاطر این عمل بر احمد شوقی عیب گرفته، بر او تاخته و اشعار و نوشتار او را زیر سؤال برده اند تا جایی که عباس محمود العقاد در کتاب «روایه قمبیز فی میزان» این طرفداری شوقی از قمبیز را نوعی خیانت به روحیه وطن دوستی و حتی خود مصریان دانسته و معتقد بود که احمد شوقی به حوادث تاریخی وفادار نبوده است (العقاد، ۱۹۳۱: ۳۲). هر چند که این کلام غیر منطقی به نظر می رسد، چرا که احمد شوقی در زمینه کلیات به تاریخ وفادار بوده و چیزی از امور مهم تاریخ را اهمال نکرده و به عنوان یک ادیب و نه گزارشگر، به تاریخ نگریسته و حوادث تاریخی را با خیال خود در آمیخته و نمایشنامه ای چنین ماندگار از خود برجای گذاشته است.

شخصیت های مصری مانند فانیس - فرمانده مزدور یونانی خائن - ، آمازیس - فرعون مصر - و ابسماتیک - فرزند فرعون - همه این افراد به صورت منفی در نمایشنامه آمده اند، به جز فرزند فرعون که در مقابل قمبیز مقاومت کرده و چندین بار (سه بار) کمبوجیه او را بخشیده، ولی ترمّد و عناد این فرعون پسر باعث قتلش شده :

فِرْعَوْنُ غَدًا تَفْقَدُكَ الْفُرْسُ وَ يَخْلُو عَرْشَهَا مَنْكَا
 قَمبِيزُ: عَفْوْتُ عَنْكَ اُمْسٍ يَا اِبْسَامَا فَلَمْ تَرَعْ الْوَفَا (شوقی، ۴۲۸-۴۲۹)

(فردا (پادشاه) ایرانی ها به تو سر می زند و تاج و تخت پادشاهی اش را از تو می گیرند/ کمبوجیه: دیروز ای ابرسماتیک از خونت گذشتم، ولی تو به عهدت وفا نکردی).
در فصل سوم و در پرده دوم که کمبوجیه در پایتخت مصریان « ممفیس » هنگامی که با سربازان مزدور بیگانه که در مصر خدمت می کرده و اسیر شدند، با دل رحمی ای ستودنی، دستور آزادی این سربازان را می دهد و این چنین آنها را مورد خطاب قرار می دهد:

قمییز: یا جنودُ خُلُوا عن الأسرى وثاقهمُ
خُلُوا عن السُّودِ قد أعتقتُ
أقرانی

و یا بنی النُّوبِ مُلکی لن یضیقَ بکمُ
مَنْ شاءَ فلیبقَ فی مُلکی و سُلطانی
و الحیشُ دارکمُ إن کان یُجِبکمُ
أَنْ تَلَحَّقا بمُشاتی أو بفُرسان
(همان: ۴۲۶)

(کمبوجیه: ای سربازان، بند اسارت را از این اسرا بگشایید، بند اسارت را از همتایان خود که آزاد کردم، بگشایید/ ای سودانی ها، سرزمینم گنجایش شما را دارد، هر کس از شما بخواهد، می تواند در ملک و حکومت بماند).

۳-۲- به کارگیری بعضی عناصر میراث ایرانی در نمایشنامه قمییز

۳-۲-۱- شخصیت های و کلمات ایرانی

احمدشوقی، خیلی تمایل داشت که رنگ و صبغه محلی، اعتقادات، سنت ها و دیانت ایرانی را در این نمایشنامه که شخصیت اول آن قمییز (کمبوجیه) پادشاه هخامنشی است، رعایت کند.^۵ از طرف دیگر، این اطلاعات وسیع او بیانگر معلومات و دانش چند بعدی شوقی است که محدود به مسایل اسلامی و عربی نشده؛ بلکه در زمینه کشورهای دیگر نیز اطلاعات جزیی و تفصیلی داشته باشد و به حق لقب امیرالشعراء را به خود اختصاص داده است.

از جمله این تمایل و حرص شوقی به نامگذاری ایرانی ها به اسم فارسی خالص بود. مانند اسم قباد، فیروز، مانی، بهار، خورشید و میگا. لقب های فارسی که شوقی به کار برده، نیز لقب خالص و محض ایرانی است و معادلی در زبان عربی ندارد؛ مانند: دهقان،

أسوار (سوار کار)، مرزبه (مرزبان). در جایی از نمایشنامه یکی از مصری ها رئیس هیأت ایرانی را می ستاید و می گوید:

رئيس الوفد لزالت لما يرفعُ يختارُ
و لاساواك دهقانُ و لاداناك أسوارُ (همان: ۳۷۶)

(رئیس هیأت همچنان به خاطر شایستگی اش انتخاب می شود/ نه دهقان نه سوار کار هم‌رتبه او نیستند).

دهقان نزد ایرانیان قدیم رئیس یک قسمت و مالک زمین های زیادی بود، اما در عصر معاصر برای کسی که کار روی زمین می کند و زمین از آن خود اوست، این لقب را به کار می برند و اسوار جمع سوار کار است - به معنی برج و بارو که در عربی به کار می رود، نیست - که دارای منزلت و ارزش اجتماعی زیادی بود.

در جایی دیگر احمد شوقی از زبان کمبوجیه که به فرمانده اش امر می کند که مرزبانان ایرانی را باخود همراه میجا (میگا) یکی دیگر از فرماندهان ایرانی ببرد تا بردیای دروغین را که علیه او در ایران شورش کرده، از بین ببرد:

فخذُ مرزبهَ الفرسِ و امضِ میجا لشانکُ (همان: ۴۱۶)

یا در جایی دیگر از زبان هیأت ایرانی کلمه فارسی « خورشید » - که نوعی اسم است - را بر زبان جاری می کند:

خورشیدُ هذا هو البلاءُ کلُّ أحادیثهم فناءُ (همان: ۳۷۶)

(تنها این خورشید، مصیبت است و همه سخنانشان پوچ است).

یا در فصل اول در پرده سوم که هیأت ایرانی با هم صحبت می کنند، یکی از اعضای هیأت به اسم فیروز است:

فارسی لصاحبه: فیروز. أنظر تری خرافا حُمرالطافاً علی الخوان (همان: ۳۷۱)

(یک ایرانی به دوستش می گوید: فیروز! نگاه کن بره سرخ خوشمزه را بر روی سفره)

یا اسم بهار: انظر الحفلَ « بهارُ » استخفتَهُ الكؤوس (همان: ۳۷۳)

(ای بهار! به جشن نگاه کن که جام های می، اورا به وجد آورده اند).
یا اسم مانی: خَلَّ «مانی» عنک السیاسة دَعَهَا خَلَّ عنک الفضولَ خَلَّ الوسوس (همان)
(ای مانی! سیاست از تو دست کشیده، آن را رها کن تا کنجکاوی و وسوسه دست از تو بردارد).

یا اسم «رستم»: انظر. هنا یا رستم، القلب و ها هنا الكبڈ. (همان: ۴۴۱)
و در صفحات ۳۹۱ از حیوانی به اسم کرگدن با لفظ «کرگدن» یاد می کند که این نوع
اسم گذاری ایرانی است یا در صفحات ۴۱۸ و ۴۳۸ از اردشیر و همچنین، شخصی به اسم «
دوباره» نام می برد.

در جایی شوقی از کلمات فارسی استفاده می کند؛ مانند گفته کمبوجیه در تعریف و
تمجید از سربازانش که از کلمه «زه» به معنی احسن و آفرین، استفاده می کند (انوری،
۱۳۸۲: ج ۱: ۱۲۱۷): زه یا جنود زه یا أسود (شوقی: ۳۸۰)

احمد شوقی از رئیس هیأت ایرانی به اسم قباد یاد می کند:

فکیف وجدتم قوم فرعون؟ قباد: أمه اذا هی قیست بالشعوب عَجاب (همان: ۳۶۲)
(قوم فرعون را چگونه یافتید؟ قباد: در مقایسه با دیگر ملت ها، ملتی شگفت انگیز
بودند).

شوقی از کلمه «ایرانی» خودداری کرده و ظاهراً در آن زمان کلمه ایران و ایرانی هنوز
مصطلح نشده بود؛ زیرا وی از منابع قدیمی چون هردوت، مطالب، حوادث و اتفاقات
تاریخی را گرفته، به کلمه «فرس» و «الفارسی» اکتفا کرده و رئیس هیأت ایرانی را «رئیس
الوفد الفارسی» ذکر کرده است و یا به ایرانی ها «الفرس» و «الفارسی» می گوید. آیا جز
این است شوقی شیفته و مشتاق فرهنگ ایرانی بوده و حتی سخنان بعضی مورخین اسطوره
نویس نتوانسته این اشتیاق شوقی را کم کند و حتی سرزنش و هجوم بعضی ادبای پان
عریسم نیز نتوانسته که از ارزش، شکوه، عظمت و اقتدار ایران و ایرانیان در نظر شوقی
بکاهد.

۳-۲-۲- اعتقادات و سنت های ایرانی

یکی از سنت های ایرانیان زرتشتی در مورد دفن نکردن جسد مردگان است، چرا که معتقدند عناصر چهارگانه مقدّس: آتش، خاک، هوا و آب را نباید آلوده کرد و آلوده کردن این عناصر چهارگانه را جنایت می شمردند. بنابراین، سوزاندن جسد و رها کردن آن و همچنین، دفن مردگان را ممنوع کرده؛ بلکه جسد مردگان را در برج های سکوت برای پرنده گان درنده قرار می دادند. (دورانت، ۱۳۸۴: ج ۲: ۳۹۸).

احمد شوقی از طرف «نتیتاس» این عمل را محکوم کرده و گفته:

هنا المیتُ تُنْقَضُ مِنْهُ الْأَكْفَ وَتَنْهَى الشَّرَائِعُ عَنْ دَفْنِهِ
و يُطْرَحُ نَاحِيَةً فِي الْفِضَاءِ عَلَي سَهْلَةٍ أَوْ عَلَي حَزْنِهِ
يَرُوحُ الْحَدَاءُ عَلَي رَأْسِهِ وَتَعْدُو الذَّنَابُ عَلَي بَطْنِهِ (شوقی: ۳۹۴)

(در اینجا مرده را بدون کفن - در حالی که شریعتشان از دفن آن جلوگیری کرده - در ناحیه ای در دشت یا زمین سنگلاخ رها کرده تا پرنده گان {زغن} صبح ها بر سر او و گرگ ها شامگاهان بر شکم او بگردند).

ظاهراً احمد شوقی این اعتقادات را از هردوت اخذ کرده، ولی پژوهشگرانی چون حسن پیرنیا ادعا می کند که مقبره پادشاهان هخامنشی وجود داشته و ظاهراً دیانت هخامنشیان غیر از دیانت زرتشتی بوده است و این امر را خاورشناس کریستنسن نیز ثابت می کند و معتقد است که آیین مزدک قبل از زرتشت دیانت ایرانی ها بوده و مزدکی ها حیوانات و زمین و خورشید را می پرستیدند و دینشان با دین هندی ها در بسیاری از جهات مشابهت داشته است و این ها، خداوندگاران خود یعنی «میترا» که خداوندگار خورشید و بزرگترین اله نزد ایرانی ها و هندوها بوده و «آناهیتا» که خداوندگار زمین و باروری و رشد بوده و نزد هندیان نیز همین طور، و «هوم» گاو مقدّس که گمان می کردند مرده، ولی دوباره زنده می شود و به انسان ها شراب جاودان عطا می نماید و ایرانی ها با نوشیدن خمر هوما، این گاو را می پرستیدند و این اعتقادات زمینه را برای ظهور دیانت زرتشت فراهم نموده که در سال ۶۵۰ ق.م ظهور کرده است. (نک: پیرنیا، ج ۱۲: ۱۱؛ دورانت، ج ۲: ۴۳۳).

از دیگر سنت های ایرانی دریدن گریبان و لباس خود در عزاداری و هنگام دفن میت برای نشان دادن حزن و اندوه بوده است که احمد شوقی به این امر اشاره کرده :

یا فرسُ یا قوم کسری النازلین السحابا
کسری مَضَى للنارِ شُقُوا علیه الثیابا
و حَطَّمُوا فی نَراه سیوفکم والحرابا (شوقی: ۴۴۴)

(ای ایرانی ها ای قوم کسری که در بزرگی به جایی رسیده اید که در کنار ابرها منزل گزیده اید/ کسری مرده است، جامه بر او بردرید/ و در کنار خاکش، شمشیرها و نیزه هایتان را نابود کنید).

و از زبان یکی از مصریان دوباره به این امر اشاره کرده و گفته:

أنظر أخی الفرسَ و ما نابهم شُقُوا علی المجنونِ أثوابهم (همان: ۴۴۴)
(ای برادر، ایرنی ها را ببین که چگونه بر دیوانه (کمبوجیه) جامه هایشان را پاره می کنند).

عادت دریدن گریبان و لباس در شاهنامه فردوسی نیز آمده و این یکی از نشانه های ایرانیان به منظور حزن و اندوه بر پادشاهان و بزرگانشان بوده است:

همه جامه بدرید و رخ را بکند به خاک اندر آمد زتخت بلند
چو نزدیکی شهر ایران رسید همه جامه پهلوی بردرید (فردوسی، ج ۳: ۶۶۴)
از دیگر باورها و سنت های ایرانی، گرامی داشتن آتش بود و احمد شوقی از زبان کمبوجیه به این امر اشاره کرده:

أنا قمییزُ بنُ کسری أنا جَبَّارُ الوجودِ
و أنا النارُ أصولی و بنو النارِ جدودی (شوقی: ۴۱۷)
(من کمبوجیه پسر کسری هستم و جبار هستی ام/ ریشه ام از آتش و سلفم همه از آتش (زرتشت) بودند).

در جایی دیگر، از آتش و اهورا مزدا (اله نیکی نزد زرتشتیان) طلب کمک می کند:

یانار کونی لی اورمازْدُ کنْ عونى (همان)

{ای آتش! برایم اهورامزدا و کمکم باش}.

یا درجایی دیگر از زبان ملکه مصری، « نیتاس»، که با هیأت ایرانی صحبت می کند، از احترامش نسبت به آتش یاد می نماید و یکی دیگر از سنت های ایرانی را که افروختن آتش در بلندی ها یا در قصرها و در پایتخت کشور بوده، ذکر کرده و ظاهراً آتش را به خاطر گرمی داشتن الهه خیر و خوبی « اهورامزدا» و دیگر خدایان زرتشتی روشن می کردند و خود آتش نیز معبود زرتشتیان بوده و آن پسر الهه نور بوده و خورشید را آتش جاودان آسمان می نامیدند و میترا ظاهراً خداوندگار خورشید و بزرگترین خداوندگار بوده است. (دورانت، ج ۲: ۴۳۲-۴۳۳). احمد شوقی این طور ذکر کرده:

و تقول نیتاس مخاطبة الوفد الفارسی:

أنا إن عشتُ شدتُ	للنار بيتاً مطبناً
فی عیون الوهاد من	فُرس أو علی الرُّبا
كُلِّما لاح ضوءه	هزَّ الأرضَ منكباً (شوقی: ۳۶۹)

(نیتاس هیأت ایرانی را مورد خطاب قرار داده، می گوید: مادامی که من زنده باشم، آتش را برپای می دارم/ در زمین های تخت ایران یا روی تپه ها / هرگاه نور آن بدرخشد، شانه های زمین (اطراف آن) تکان می خورد).

به خاطر این نمایشنامه مورد هجوم بسیاری از پژوهشگران مصری و عرب قرار گرفت، حتی در جایی از طرف هیأت ایرانی به کمی تعداد سربازان مصری ها در ارتش مصر یاد می کند و تنعم و رفاه مصری ها و مزدوران یونانی و بیگانه را یکی از اسباب شکست مصر در مقابل ایران می داند و حتی ایرانی ها نیز در ابتدای امر که برای اعلام خواستگاری پادشاهشان از دختر فرعون مصر رفته بودند، این ضعف را مشاهده و گوشزد نمودند:

أخی ما رأیتُ بمصرَ الجنودَ	و لم تأخذ العینُ منهم أحدَ
سوی فتیة من جنود القصور	و ضباطها فی الثیاب الجدد
فیعجبه زمیله: إذن هو مُلکک بلا حائظ	رقیق الأواسی ضعیف العمد
خلا الوکر من صرخات العقاب	و نامت عن الغاب عین الأسد

(شوقی: ۳۶۲-۳۶۳)

(برادر! من در مصر سربازی ندیدم و چشمم کسی از مصریان را ندید/ به جز تعدادی از سربازان جوان قصر و افسرانش که لباس نو برتن داشتند/ همکارش به او جواب می دهد: بنابراین، مصر مملکتی بدون دیوار و با ستون های لرزان است/ لانه از فریادهای عقاب و جنگل از وجود شیر خالی است).

یا فرمانده ایرانی «میگا» نیز این امر را برای کمبوجیه شرح داده و ارتش مصر را عده ای مزدور یونانی و زنگی می داند:

أصبح الجيشُ	كالقطيعِ اختلفت فيه الجلودُ
نُشر اليونان في رايته	و تراغى الزنجُ و اندس العبيدُ
و غذا كلُّ طريدٍ لم يجد	سببَ الرزقِ أتى الجيشُ يصيدُ
الملكة: و الخيلُ يا ميگا هناك؟	في جيشٍ مصرَ قليلةُ الفرسانِ
ميگا: قليلةُ	قتل النعيمِ حميةُ الفتیانِ
الملكة: أسفاً على الفتیانِ أينَ	حماسُهُم قتل النعيمِ حميةُ الفتیانِ (شوقی: ۴۱۶)

(ارتش مصر مانند گله هایی است که پوستشان مختلف است/ یونانی ها در زیر پرچم خود جمع شده و زنگی ها به خروش آمده و بردگان بيشان رخنه کرده/ و هر رمیده ای که رزق و روزی پیدا نکرده، ارتش مصر را وسیله کسب معیشت نموده است/ ملکه: ای میگا، در ارتش مصر، سوار کار نیز تعدادشان اندک است؟ میگا: بله تعدادشان اندک است، چراکه خوشگذاران، روحیه شجاعت را از مصری ها گرفته/ ملکه: متاسفم برای جوانان مصری، غیرتشان کجاست، بهره مندی، روحیه شجاعت {غیرت} را از آنها گرفته است).

بعضی از این پژوهشگران انتظار داشتند که شوقی مانند قصیده معروفش «كبار الحوادث في وادی النيل» و «یا النشیدالوطنی» برای بزرگداشت و گرامی داشت یاد فرعونیان به آن ها شاخ و برگ داده و مانند بزرگان دیگر کشورها مبالغه وار از آن ها تمجید و تعریف نماید؛ به ویژه آن که جریانی در آن زمان در مصر سر برآورده بود که می خواست عاطفه ناسیونالیستی عربی رادر مقابل حس اسلامی قرار دهد و افرادی چون ادیب بزرگ آن دیار

یعنی نجیب محفوظ و طه حسین و توفیق الحکیم از سردمداران این نوع تفکر بودند و در نقدهایی که نوشتند، احمد شوقی را مورد بدترین و سخت ترین هجوم های خود قرار دادند. یکی از این تندروها عباس محمود العقاد، ادیب بزرگ و به عبارتی، دانشنامه سیار مصریان و عرب ها به خاطر کتابت بیش از صد ها کتاب و مقاله در موضوعات مختلف بوده است. وی در کتاب خود «روایه قمییز فی المیزان» به شدیدترین وجه ممکن به شوقی می تازد و به همین جهت نیز بوده؛ در کتاب نقدی دیگر به اسم «الدیوان» شوقی را سودجو و درباری می نامد که احساس می شود به خاطر این نمایشنامه قمییز، خیلی مورد بی مهری این پژوهشگر و دیگر پژوهشگران قرار گرفته است. این درحالی بود که احمد شوقی در بسیاری از جهات و حوادث به تاریخ وفادار بوده، حتی در زمینه نبودن ارتش مصریان و شکست از ایرانی ها نیز حق با احمد شوقی بوده است.

شخصیت کمبوجیه که احمد شوقی در نمایشنامه اش به تصویر کشیده، گاهی معتدل و گاهی خشن و باده گسار و آدمکش است و این هم به تناقض در مصادری برمی گردد که احمد شوقی از آن ها استفاده کرده؛ هرودوت او را آدمی باده گسار و دیوانه و جنایتکار معرفی کرده، در حالی که مصادر مصری او را آدمی نرمخو و معتدل دانسته و شاعر خواسته بین این دو مصدر اعتدال ایجاد کرده و شخصیتی پویا و متغیر و نه ثابت از کمبوجیه ترسیم نماید.

از شوقی انتظار نمی رود که مانند فردوسی که از هموطنش یعنی کیکاوس تعریف کرده، زبان به مدح کمبوجیه بگشاید، زیرا کمبوجیه در نظر احمد شوقی یک اشغالگر است که کشورش را دو قرن اشغال کرده و استقلالش را زیر پا گذاشته و با وجود این که در خلال نمایشنامه از او به نیکی یاد کرده، حتی حالت باده گساری وی را در جنگ منتفی دانسته، ولی در نهایت، بعد از خودکشی اش او را فردی مجنون می داند - و به حق نیز چنین بوده - و شوقی بر او جنایت روا نداشته و از حد اعتدال خارج نشده است:

انظر أخی الفرسَ و ما نابَهُمْ شَقَّوْا عَلی المَجْنُونِ أَثْوَابَهُمْ (شوقی: ۴۴۴)

احمد شوقی به مصادر تاریخی که در تألیف نمایشنامه اش به آن تکیه داشته، وفادار بوده و هیچ یک از اتفاقات مهم تاریخی را تغییر نداده؛ مثلاً کمبوجیه به مصر حمله کرده و برادر و خواهر خودش را کشته و بعضی روایات تاریخی می گویند که خودکشی کرده و وی نیز این روایت را قبول داشته و تنها تغییر شوقی در نمایشنامه در عملکرد نتیتاس، ملکه مصری، است که بعضی مورخین از او به عنوان خائن به مصر یاد کرده، ولی احمد شوقی از او به عنوان فدایی وطن و کسی که در راه مصرجانفشانی کرده، یاد می کند. غایت کار شوقی این بوده که روح حمیت و مردانگی و شجاعت را نزد مصریان با یادآوری تاریخ بیدار کند و حس وطن دوستی را نزد آنان یادآور شود که در صورتی که غمخواران یک ملت از خود آن ملت و بدنه آنان نباشد، بلایی که بر سر مصر در زمان کمبوجیه آمد، بدان دچار می شوند. او هیچ گاه نخواسته است به عنوان یک وطن پرست - همچنانکه عقاد معتقد است - که ملت مصر و ارتش مصر را تحقیر کند. (العقاد، ۱۹۳۱: ۴۲۰). از طرف دیگر، با توجه به این که احمد شوقی، امیر الشعراى عرب عصر معاصر بوده، نمی توانسته به کشوری دیگر (ایران) به چشم تحقیر نگریسته و تاریخ را واژگونه به تصویر بکشد، بلکه همچنانکه وجود داشته، با خیال وادبش آمیخته و نمایشنامه ای جاویدان در ادبیات عرب خلق نموده است.

۴- نتیجه گیری

-مؤلفه های میراث ایرانی که در این نمایشنامه ذکر شده، اسم های ایرانی خالص و قدیمی چون بهار، مانی، رستم و قباد و غیره و همچنین، صحبت از میراث و دیانت زرتشتیان که دیانت هخامنشیان در دوره ای از تاریخ بوده و همچنین، نمایش قدرت، عظمت و اقتدار و شکوه ایرانی است. شوقی با اما و اگرها نمی تواند عظمت و شکوه ایرانی را زیر سؤال ببرد و با توجیحات غیر منطقی باعث بی ارزش شدن اقتدار ایرانی شود، حتی هجوم و انتقاد بعضی پان عربیسم ها (عقاد) و تحلیل های غیر منصفانه بعضی ناقدان (مندور و شوکت) که تعداد صفحات اندکی را برای تحلیل این نمایشنامه اختصاص داده اند،

همگی این امور بیانگر ناخرسندی‌شان از این نمایشنامه است و نشان می‌دهد که شوقی راهی را که انتخاب کرده، به آن ایمان دارد و در این راه از هرگونه ناملازمتی استقبال کرده است.

- خلاقیت شوقی در این نمایشنامه این است که خود صاحب نظر است و سخنان بعضی مورخین اسطوره نویس (هرودوت) را طابق النعل بالنعل قبول ندارد؛ در جاهایی که با منطق و عقل خود سازگار نیست، رد کرده؛ مثلاً حمله قمبیز به مصر را به خاطر خیانت و نیرنگ فرعون مصر می‌داند یا اگر مورخین قمبیز (کمبوجیه) را به عنوان حیوان درنده خو و باده پرست ذکر کرده اند، وی از قمبیز به عنوان پادشاهی حکیم و متسامح که نرمخویی و سرسختی را با هم تلفیق نموده، یاد کرده و مثلاً عفو فرعون مصر که به خاطر لجاجت و عناد خودش کشته می‌شود یا آزاد کردن اسیران جنگی و مورد عفو قرار دادنشان و نوشیدن خمر در جنگ‌ها؛ به خاطر همین امور مورد حمله و هجوم بسیاری از پژوهشگران عرب قرار گرفته است و کمترین صفحات تحلیل نمایشنامه های شوقی همین نمایشنامه است و تنها کسی که به صورت مبسوط به تحلیل این نمایشنامه پرداخته و شوقی را خیانتکار به آرمان های عرب و مصریان محسوب نموده، عقاد در کتاب «روایه قمبیز فی المیزان» است.

- یکی از انگیزه های شوقی برای نوشتن این نمایشنامه به رخ کشیدن عظمت و اقتدار ایرانی در مقابل عرب ها و مخصوصا مصریان از خلال پادشاهی ایرانی و مردمان ایران است و در موقعی که کشورشان تحت اشغال بیگانگان (انگلیس) است و دست روی دست گذاشته اند؛ زیرا زمان نوشتن این نمایشنامه به دهه بیست قرن بیستم برمی گردد.

- از دیگر انگیزه های شوقی برای سرودن این نمایشنامه در واقع نشان دادن سیاست تسامح و تعامل پادشاهان ایران با مردمان سرزمین های تحت اشغالشان بود، تا به انگلیسهای استعمارگر قرن بیستم گوشه ای از تاریخ گهربار شرق را نشان دهد و به آن ها یاد دهد چگونه با مردمان تحت کنترل خود برخورد داشته باشند.

- این نمایشنامه برخلاف تصور بعضی پژوهشگران تعریف و تمجید از زن مصری که در راه وطن جانفشانی کرده، نیست، زیرا این ایثار و جانفشانی شایبه دار است و به نظر می رسد نوعی ستایش و تمجید از ایران و ایرانی ها می باشد.

- اطلاعات وسیع و دانش چند بعدی شوقی باعث شده که به حق لقب امیر الشعرا را به خود اختصاص دهد و این اندیشه های خوب نسبت به ملت می دیگر تراویده روح پاک اوست، زیرا افکار هر انسانی، دنیای اوست و در این دنیایش، ادیبی، انسان دوست و قابل احترام است.

- سرچشمه نمایشنامه تمییز بر گرفته از تاریخ است، حتی در بعضی تاریخ هایی که ذکر می کند، صحت تاریخی دارد؛ وی مانند مورخی امانتدار، لحظات ضعف و سقوط مصر و فرعون را برای عبرت اندووزی به تصویر کشیده است.

- شوقی با مطالعه کتب تاریخی افسانه ای مانند هرودوت و کتب تاریخی ایرانی و دیدگاه آوانگاردی خود، قضاوتی از برهه ای از تاریخ ایرانیان ارائه می دهد که با روح تاریخ منسجم است، چراکه مؤرخان منصف و غربی مانند ویل دورانت و گذشت روزگار بر قضاوت وی مهر صحت گذاشته و تصویر وی از ایران و ایرانی را صادق دانسته اند.

یادداشت ها:

۱- احمد شوقی در فاصله سال های ۱۸۶۸ یعنی حکومت خدیوی اسماعیل در باب اسماعیل قاهره به دنیا آمد و متأثر از حوادث داخلی و خارجی آن روز مصر بود. دروس مقدماتی را در مصر خواند و برای ادامه تحصیل در سال ۱۸۷۷ راهی فرانسه شد و چهار سال در آنجا به فراگیری ادبیات مشغول شد و بعد از چهار سال یعنی سال ۱۸۸۱ به مصر بازگشت و تا سال ۱۹۱۵ در مصر بود تا اینکه در سال ۱۹۱۵ مجبور به تبعید به اسپانیا (اندلس) شد و پنج سال در شهر بارسلونا در تبعید به سر برد و این تبعید به گفته پژوهشگران حس وطن دوستی را در او بیدار کرد. (هلال، ۱۹۵۵: ۸۸؛ ضیف، ۱۹۸۷: ۱۸۷). سپس، به مصر بازگشت و به شرق و اروپا و ترکیه مسافرت نمود و در سال ۱۹۲۷ مفتخر به دریافت لقب امیر الشعراء از طرف شاعران آن دیار گشت که حافظ ابراهیم در این مورد می گوید:

امیر القوافی قدأئت مباحاً و هدی وفود الشرق قد بايعت معی (ضیف، ۲۰۱۰: ۳۷) تا این که در سال ۱۹۳۲ در مصر درگذشتند. (نک: شوکت: ۲۸؛ الشوقیات، ۱۹۸۸، ج ۱: ۶-۱۰؛ المقال، ۱۹۸۸: ۱۴-۲۰).

۲- دکتر زرین کوب بی طرفی و حقیقت جویی در تاریخ را ادعایی بیش نمی داند، چراکه تاریخ مانند یک حقیقت علمی نیست که یقینی، قطعی و تردید ناپذیر باشد. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۹-۱۰؛ زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

۳- از این افراد می توان به علی شهبازی مؤلف کتاب «کوروش بزرگ» اشاره کرد.

۴- دکتر زرین کوب در مورد مرگ کوروش، کمبوجیه و بردیا می گوید که معلوم نیست چطور مرده اند. (۱۳۸۵: ۱۱۳).

۵- ما اعتقاد داریم که شخصیت اول این نمایشنامه قمبیز (کمبوجیه) است و نه ملکه تیتاس، هرچند این سخن ما در تعارض با منتقدین و پژوهشگران عرب است مانند شوقی ضیف، محمد مندور و محمد شوکت و غنیمی هلال است؛ ولی برای این سخن می توان گفت که اگر شخصیت اول ملکه تیتاس است، چرا جانفشانی به صورت شائبه دار ذکر شده، ولی شجاعت و اقتدار قمبیز را به صورت برجسته ذکر شده است.

۶- مصری ها به ایران و فرهنگ ایرانی بسیار علاقمند هستند و دیگر نویسنده بزرگ این دیار یعنی نجیب محفوظ نیز از ایران و ایرانی در آثارش به نیکی یاد کرده است.

فهرست منابع

- ۱- آل علی. نورالدین. (۱۹۷۵). **جوانب من الصلات الثقافية بين ایران و مصر**. القاهرة.
- ۲- اسماعیل. کمال محمد. (۱۹۸۱). **الشعر المسرحی فی الادب المصری المعاصر**. القاهرة: الهيئة المصریة العامة للكتاب.
- ۳- انوری. حسن. (۱۳۸۲). **فرهنگ فشرده سخن**. ج ۱. تهران: انتشارات سخن.
- ۴- بیومی مهران. محمد. (۱۹۸۸). **مصر و الشرق الادنی القدییم. الجزء الثالث**. ط ۴. الاسکندریه: دار المعرفة.
- ۵- پیرنیا. حسن و آشتیانی. عباس اقبال. (د.ت). **دوره ی تاریخ ایران**. ج ۱. تهران: انتشارات کتابخانه خیام.
- ۶- حسن. سلیم. (د.ت). **مصر القدیمة**. الجزء ۱۳. القاهرة: دارالمصریة للطباعة و النشر.
- ۷- حسنین. عبدالمنعم. (۱۹۷۴). **الایرانیون القدماء**. القاهرة.
- ۸- الحکیم. توفیق. (۱۹۹۱ الف). **قالبنا المسرحی**. بیروت: الشركة العالمیة للكتاب.
- ۹- (۱۹۹۱ ب). **الملك اودیپ**. بیروت: الشركة العالمیة للكتاب.
- ۱۰- خفاجة. محمدصقر. (۱۹۶۹). **هیروودت يتحدث عن مصر**. بیروت: دار القلم.

- ١١- دورانت. ويل جميز. (١٣٨٤). **درآمدی بر تاريخ تمدن و درس هايي از تاريخ**. مترجم: محمود مصاحب، احمد بطحايي و خشايار ديهيمي. تهران: انتشارات علمي و فرهنگي.
- ١٢- الراعي. علي. (١٩٩٩). **المسرح في الوطن العربي**. الكويت: سلسلة عالم المعرفة.
- ١٣- زرین کوب. عبدالحسين. (١٣٧٨). **دو قرن سکوت**. ج ١٠. تهران: سخن.
- ١٤- (١٣٨٥). **آشنایی با تاريخ ايران**. ج ١. تهران: سخن.
- ١٥- السيد. رمضان. (د.ت). **تاريخ المصير القديمة**. الجزء الثاني. القاهرة: هيئة الآثار المصرية.
- ١٦- شوقي. احمد. (١٩٨٤). **الاعمال الكاملة (المسرحيات)**. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ١٧- شوكت. محمد حامد. (١٩٤٧). **المسرحية في شعر شوقي**. القاهرة: طبع بمطبعة المقتطف والمقطم.
- ١٨- ضيف. شوقي. (١٩٨٧). **في التراث و الشعر و اللغة**. القاهرة: دار المعارف.
- ١٩- (٢٠١٠). **شوقي شاعر العصر الحديث**. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ٢٠- الطرابلسي. محمد هادي. (١٩٨١). **خصائص الاسلوب في الشوقيات**. تونس: منشورات الجامعة التونسية.
- ٢١- طه. حسين. (١٩٣٥). **حافظ و شوقي**. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- ٢٢- ظلام. سعد عبدالمقصود. (١٩٨٨). **المسرح الشعري بين شوقي و اباضه**. ج ١. ط ١. القاهرة: دار المنار للنشر.
- ٢٣- العشاوي. محمد زكي. (١٩٨٠). **دراسات في النقد المسرحي**. بيروت: دار النهضة.
- ٢٤- العقاد. عباس محمود. (١٩٣٢). **رواية قميبيز في الميزان**. القاهرة: الدار المصرية للطباعة و النشر.
- ٢٥- العقاد. عباس محمود و المازني. ابراهيم عبدالقادر. (١٩٩٧). **الديوان**. ط ٤. القاهرة: دار الشعب للصحافة و الطباعة و النشر.
- ٢٦- فردوسي. ابوالقاسم. (١٣١٣). **شاهنامه**. تهران: كتابخانه بروخيم طهران.
- ٢٧- المقالح. عبدالعزيز. (١٩٨٨). **عمالقة عند مطلع القرن**. ط ٢. بيروت: دار الآداب.
- ٢٨- مندور. محمد. (١٩٨٧). **مسرحيات شوقي**. القاهرة: نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزيع.
- ٢٩- وادي. طه. (١٩٨٥). **شعر شوقي الغنائي و المسرحي**. القاهرة: دارالمعارف.
- ٣٠- هرودوت. (١٣٢٤). **تاريخ هرودوت**. ترجمه: ع. وحيد مازندراني با مقدمه عباس اقبال. تهران: كتابفروشي محمد علي علمي.
- ٣١- هلال. محمد غنيمي. (١٩٥٥). **في النقد المسرحي**. القاهرة: دار نهضة مصر للطبع و النشر.

۳۲-هیکل. احمد. (۱۹۹۴). **تطور الادب الحديث في مصر**. ط۶. القاهرة: دار المعارف. صدى التراث الإيراني في مسرحية احمد شوقی.